

ديوالی

امروز سراسر هند غرق در نور و شادی است و از کوهپایه‌های هیمالیا در شمال تا دماغه کمرن در جنوب، از کشتزارهای پنجاب در غرب تا مزارع برنج آسام در شرق همه جا جشن و شادی حکم فرماست. مردم تعداد زیادی چراغ‌های گلی کوچک را در يك ردیف بر فراز بام، در ایوانها و در گوشه و کنار خانه میگذارند و هنگامیکه آفتاب در افق مغرب افول میکند و هوا کم کم رو بتاریکی می‌رود چراغها را روشن میکنند که زیبایی خاصی بسراسر شهر می‌بخشد و تالالو آن چشم را خیره میکند. این جشن را **ديوالی** میگویند. ديوالی یا ديپاولی یعنی جشن نور و چراغ.

درباره ديوالی که از زمانهای بسیار قدیم در هند جشن گرفته میشده است روایات زیادی نقل میکنند یکی از آن مربوط به پهرمان بزرگ هند «رام» و بدینقرار است: جسرت یکی از بزرگترین راجهای عصر خویش بود و زنهای متعدد داشت. یکروز یکی از آنها بنام کیکئی او را از مرگی حتمی نجات داد و جسرت باو گفت «دلبر ابر این عمل که جان مرا خریدی هر چه میخواهی بگو و تقاضا کن تا آرزویت را هم اکنون بر آورم». ولی کیکئی از گرفتن هیچ نوع اجر و پاداش فوری سرباز زد و گفت «از تو يك خواهش خواهم کرد ولی نه اکنون بلکه موقعی که میل و اراده دارم». جسرت چون در برابر قولی که باو داده بود نمیتوانست پیمان شکنی کند موافقت کرد.

چندین سال از این ماجرا گذشت تا اینکه نوبت سلطنت به «رام» که بزرگترین پسر جسرت بود رسید و جسرت خواست که تاج و تخت را باو تفویض کند. ولی درست همان موقع عملی ساختن این تصمیم زنش کیکئی سر رسید و گفت «شاه سلامت باشد اکنون موقعی است که باید بقولت وفا کنی و خواهش مرا بر آری». راجه که قول و قرار خود را در یادداشت گفت «بگو عزیزم، بگو همانطوریکه بتو وعده کردم هر چه میخواهی بگو تا بتو ارزانی دارم». کیکئی گفت «میخواهم که تخت و تاج را

بیسر من «بهرت» بسیاری ورام را برای چهارده سال بنواس (یعنی تبعید در جنگل) کنی؛ اینست خواهش من».

راجه جسرت دنیا در نظرش تیره و تار گردید؛ اگر پتک آهنین بر سرش میزدند آخ نمیگفت ولی از این حرف نزدیک بود جان تهی کند اما قسمتش این بود که زنده بماند و آرزویش بر آورده نشود. چون در آن زمان پیمان شکنی یکی از گناهان بزرگ و نابخشودنی محسوب میشد. رام سر بزیر افکنده پیش پدر آمد و گفت «پدر عزیزم، نمیخواهم پیش زنت سرافکننده گردی و من برای وفای قول تو هم اکنون میروم و دقیقه‌ای زیاده بر این نخواهم ماند». سپس زنش «سیتا» و برادرش «لچهن» را برداشته همان موقع بسوی جنگل حرکت کردند. آنجا یکی از ارواح خبیثه بنام «راون» که ستارا ندیده و فقط وصف حسنش را شنیده و عاشق وی شده بود از فرصت استفاده کرده سیتا را ربود و بکاخ خویش در «لنکا» برد. رام بالچهن و گروه زیادی از پیروان عازم لنکا گردید و با این دیو قوی دست و پنجه نرم کرد. در جنگلی که در گرفت رام، راون را شکست و سیتارا از آزار و اذیت آن عفریت رهانید. در این موقع چهارده سال تبعیدش نزدیک پایان بود و با سیتا و لچهن بسوی پایتخت رهسپار گردید. بمناسبت این پیروزی بزرگ سراسر کشور جشن گرفتند و شادی کردند. روزیکه رام داخل شهر گردید اهالی برای ابراز تفقد چراغهای زیادی روشن کردند و آنهم نشانه پیروزی نیکی بر بدی و روشنی بر تاریکی بود.

هر ناظر دقیقی مشاهده میکنند که فقط چند هفته پیش موسم بارندگی که بابارانهای شدید دشت و دمن را سبز و خرم کرده بود پایان رسید و اکنون بجای ابرهای تیره و سیاه که آسمان را پوشانده بود چهره درخشان خورشید هویدا است. در شب عید ماه در آسمان نور افشانی نمیکند و در زمینه تاریک آسمان چراغهای بیشماری که هر جا افر و خسته شده است منظره زیبا و جالب بوجود آورده است. همانطوریکه رنگ پاشی «هولی» (عیدی که تقریباً در اوائل بهار جشن گرفته میشود) بی مثال است چراغانی دیوالی نیز نظیر ندارد.

رسم دیگری که مربوط باین عید میباشد آتشبازی است که جنبه بهداشتی هم



آرٹیسٹ ہندی در رقص

دارد. معمولاً پس از فصل باران حشرات زیادی ظاهر میشوند و آتشی که از آتشبازی بوجود میآید در چند روز اغلب آن را از بین میبرد. در این روزها مردم خانه ها را پاک و دیوارها را سفید میکنند و این عمل علاوه بر نظافت و زیبایی شهرها بدفع حشرات و برافکندن بنیان این موجودات مضر و موزی کمک شایانی میکند.

اکثریت مردم هند را کشاورزان تشکیل داده اند و ایام عید دیوالی مصادف درو کردن محصولات خریف است. در این زمان کشاورزان از اینکه دسترنجشان حاصلی داده و برای مدتی راحت خواهند زیست شاد و مسرورند و احساسات بی نظیر خود را با آواز خواندن، رقصیدن، خوردن و تقسیم کردن شیرینی و میوه نشان میدهند.

در شهر مغازه ها را بهترین وضعی ترین میکنند و در جعبه آئینه های آنها اشیاء مخصوص هدیه جلوه گراست. البته مغازه های شیرینی فروشی با حلوا، زولبیا، موتال، میسو، کلاب جامن، رس گله، برفی، کلافتد و غیره بیش از دیگر مغازه ها توجه مشتری را بخود جلب میکنند. بعد از آن دکانهای مخصوص فروختن لوازم آتشبازی است که در این روزها در هر گوشه و کناری برپا شده است و در آن انواع و اقسام اسباب آتشبازی مثل ترقه، ماهتابی، بمب های کوچک و فشفشه های هوایی و غیره بفروش میرسد. شبها پر تو چراغهای رنگین خود منظره جالبی دارد که نه فقط کودکان بلکه جوانان و سالخوردهگان را نیز بسوی خود جلب میکنند.

در این روز بازرگانان دفاتر حساب سال گذشته را تجدید و دفاتر تازه را بمراسم مخصوصی تقدیس میکنند تا در سال آینده خداوند کریم بتجارت آنها رونق و برکت بخشد. در این شب لکشمی (رب النوع ثروت) ورد زبان همه کس است زیرا عقیده دارند که او در میان شب در منزل آنها آمده چیزی بنفعشان خواهد نوشت و بنابراین مردم پولهای نقره را با شیر شسته بر آن رنگ قرمز میریزند و همراه با گلهها و دوات و کاغذ و قلم در یک طشت میگذارند. برای پذیرائی لکشمی باید خانه و بدن و روح از هرگونه کثافت پاک باشد لذا مردم خانه را تمیز میکنند، بدن را میشویند و آئینه دل را از زنگ کینه میزدایند.

بنابراین عید دیوالی اهمیت خاصی دارد که از چند جهت قابل توجه است بویژه

توجهی که بروشنی نوردانش و محبت و نیکی میشود. دعائی که این روز خوانده میشود اینست که «محبت و امید و شادی همیشه در خانه دل و خانه شما پاینده باشد» . این عید نه تنها مخصوص بهندوان است بلکه افراد طبقات و مذاهب دیگر نیز در آن شرکت می‌جویند و برای دید و بازدید بخانه‌های یکدیگر میروند و دوستی و صمیمیت دیرینه را تجدید میکنند .

ابوالقاسم حبیب‌اللهی نوید

درخت بر طرف جویبار

چون سبز گشت و شاخ بر آورد و سر کشید
ابر بهار بر سر او سایه گسترد
بیدار شد چو باد بهاری بر او وزید
زان پس که از جفای زمستان بی‌ترسید
امروز در شکوفه و گل گشت ناپدید
تا بروی از تحمل سرما چها رسید
هر ساعتش بشادی دیگر دهد نوید
بازش بنساز دست طبیعت بی‌روید
هر شاخ او بلولؤ و گوهر بیا کنید
آنکس که خوب وزشت و بدونیک آفرید
یکدم بزیر سایه اش ایستاد ما امید

بناگر بدان درخت که بر طرف جویبار
باد خیزان بغارت از او برده بود درخت
ششماه خفته بود و زهیچش خبر نبود
سر سبز گشت و خرم و شاداب و تازه روی
دیروز زیر برف نهان بود پیکرش
با باد نو نهار حکایت کند کنون
هر لحظه‌اش نوازش دیگر کند نسیم
از جور روزگار بسی رنج برده بود
در زیر پای او ز مردم فکند فرش
زیباتری از او بجهان نا فریده است
خرم کسی که فارغ از اوضاع روزگار